روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن گویا: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: موسسه مطبوعاتی نشرگستر امروز نوین تلفن: ۰۹۳۸۵۲۲۱۰۱۶ • چاپ: صمیم

روزنامه شرق

پنجشنبه ۱ مرداد ۱۴۰۵ • ۸ صفر ۱۴۴۸ • ۲۳ جولای ۲۰۲۶ • سال بیست‌ودوم • شماره ۵۴۳۴ • ۸ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۱ • اذان مغرب ۱۹:۳۶ • اذان صبح فردا ۳:۲۶ • طلوع آفتاب ۵:۰۶

فعالیت‌های پروازی در فرودگاه اراک از سه‌شنبه ۳۰ تیر با آغاز پرواز مسیر اراک-مشهد، رسما از سر گرفته شد. پروازها و خدمات فرودگاه شهدای اراک، ۹ اسفند سال گذشته هم‌زمان با تجاوز رژیم آمریکایی-صهیونی به ایران و آغاز جنگ رمضان، متوقف شده بود. عکس: محمد اسدی، ایسنا

instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

عدالت توسعه‌ای چطور ممکن می‌شود؟

عباد تیموری
پژوهشگر حوزه توسعه و مدرس دانشگاه

براساس آخرین گزارش نابرابری جهان، ثروتمندترین ۱۰ درصد جامعه ایران بیش از ۶۳ درصد ثروت کشور را در اختیار دارند، در حالی که سهم ۵۰ درصد پایین جامعه از کل ثروت فقط حدود چهار درصد است. این شکاف صرفا یک مسئله اقتصادی نیست؛ نشانه‌ای از فرسایش انسجام اجتماعی، کاهش تحرک طبقاتی و تضعیف اعتماد عمومی است. در شرایطی که ایران پس از یک دوره طولانی از بحران‌های اقتصادی، تحریم، تنش‌های سیاسی و جنگ وارد مرحله بازسازی می‌شود، پرسش‌های مهم این است که آیا بازسازی صرفا به معنای ترمیم زیرساخت‌ها، احیای رشد اقتصادی و بازگرداندن سرمایه‌گذاری است؟ آیا بدون کاهش شکاف‌های عمیق اجتماعی، هیچ بازسازی پایداری امکان‌پذیر نخواهد بود؟

نابرابری؛ مسئله‌ای فراتر از درآمد

در ادبیات توسعه، نابرابری صرفا به معنای تفاوت درآمدی نیست. نابرابری در دسترسی به آموزش، سلامت، اشتغال، مسکن، سرمایه، نمایندگی سیاسی و حتی فرصت‌های آینده نیز اهمیت دارد. توماس پیکتی نشان می‌دهد نابرابری زمانی خطرناک می‌شود که ثروت سریع‌تر از فرصت‌های اقتصادی رشد کند و به صورت موروثی میان نسل‌ها منتقل شود. آمارتیا سن نیز توسعه را گسترش «قابلیت‌های انسانی» می‌داند؛ یعنی توانایی افراد برای انتخاب و ساختن زندگی مطلوب. از این منظر، فقر (که فراتر از نابرابری است) فقط کمبود درآمد نیست، بلکه محرومیت از فرصت‌هاست. در سطح نهادی نیز دارون عجم‌اوغلو و جیمز رابینسون استدلال می‌کنند جوامع زمانی به توسعه پایدار دست می‌یابند که نهادهای فراگیر ایجاد کنند؛ نهادهایی که امکان مشارکت اقتصادی و اجتماعی را برای اکثریت شهروندان فراهم کنند. برعکس، نهادهای بهره‌کش با تمرکز قدرت و منابع در دست گروه‌های محدود، نابرابری را بازتولید می‌کنند. بنابراین، کاهش نابرابری صرفا یک هدف اخلاقی نیست، بلکه بخشی از فرایند ساخت نهادهای توسعه‌گراست.

چهره نابرابری و فقر در ایران امروز

بررسی داده‌های موجود نشان می‌دهد نابرابری در ایران ابعاد متعددی دارد. در حوزه درآمد و ثروت، شکاف میان دهک‌های بالا و پایین جامعه طی سال‌های اخیر افزایش یافته است. سهم دهک دهم از درآمد ملی حدود ۴۶ درصد برآورد می‌شود، در حالی که سهم پنج دهک پایین کمتر از ۱۸ درصد است. از منظر ثروت نیز فاصله بسیار شدیدتر است. روند فقر نیز در ایران طی دهه گذشته تصویر نگران‌کننده‌ای را نشان می‌دهد. برآوردهای بانک جهانی و مطالعات داخلی حاکی از آن است نرخ فقر ملی که در نیمه دهه ۱۳۹۰ حدود ۲۰ درصد برآورد می‌شد، پس از بازگشت تحریم‌ها، جهش نرخ ارز، تورم‌های متوالی و وقوع دو جنگ در سال ۱۴۰۴ دست‌کم به حدود ۴۰ درصد جمعیت کشور افزایش یافته است. به بیان دیگر، طی کمتر از یک دهه، میلیون‌ها نفر به جمعیت فقیر کشور افزوده شده‌اند. نکته مهم‌تر آنکه بخش قابل توجهی از این افزایش نه در میان اقشار با پیشینه فقر، بلکه در میان خانوارهای طبقه متوسط رخ داده است؛ خانوارهایی که پیش‌تر توانایی پس‌انداز، مالکیت مسکن یا سرمایه‌گذاری در آموزش فرزندان خود را داشتند اما اکنون بخش عمده درآمدشان صرف هزینه‌های ضروری زندگی می‌شود. فقر در ایران دیگر صرفا یک پدیده روستایی یا حاشیه‌ای نیست، بلکه به‌تدریج به مسئله‌ای فراگیر در مناطق شهری تبدیل شده است.

موتور بازتولید نابرابری در ایران

در ایران امروز، مهم‌ترین عامل بازتولید نابرابری فقط تفاوت درآمدهای بازار نیست، بلکه ترکیب تورم مزمن، دسترسی نابرابر به دارایی‌ها، ضعف نظام مالیاتی و نابرابری فرصت‌هاست. تورم، ارزش دستمزدها را فرسایش می‌دهد، اما دارندگان دارایی از افزایش قیمت زمین، مسکن، ارز و سرمایه منتفع می‌شوند. در نتیجه شکاف میان صاحبان دارایی و وابستگان به درآمد ثابت به‌تدریج عمیق‌تر می‌شود. از سوی دیگر، دسترسی نابرابر به آموزش باکیفیت، اعتبار مالی، فرصت‌های شغلی و شبکه‌های اقتصادی، امکان تحرک اجتماعی را محدود می‌کند و نابرابری را از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌دهد. به همین دلیل، نابرابری در ایران بیش از آنکه محصول عملکرد طبیعی بازار باشد، حاصل سازوکارهایی است که فرصت‌ها و دارایی‌ها را به‌طور ناموازن توزیع می‌کنند.

فقر چندبعدی؛ محرومیت فراتر از درآمد

یکی از مهم‌ترین تحولات ادبیات توسعه در دهه‌های اخیر، گذار از مفهوم سنتی فقر درآمدی به مفهوم «فقر چندبعدی» است. در این رویکرد که توسط آمارتیا سن و برنامه توسعه سازمان ملل بسط یافته است، رفاه انسان فقط با میزان درآمد سنجیده نمی‌شود، بلکه دسترسی به آموزش، سلامت، مسکن مناسب، امنیت اقتصادی، آب آشامیدنی سالم، زیرساخت‌های عمومی و فرصت‌های اجتماعی نیز بخشی از کیفیت زندگی افراد محسوب می‌شوند. از این منظر، ممکن است خانواری از نظر درآمدی بالاتر از خط فقر قرار داشته باشد، اما به دلیل محرومیت از خدمات آموزشی، درمانی یا زیرساختی همچنان در وضعیت فقر چندبعدی زندگی کند. فقر چندبعدی در ایران توزیع جغرافیایی بسیار ناموازنی دارد. در استان‌های مرزی یا کمتر توسعه‌یافته نظیر سیستان‌وبلوچستان، بخش‌هایی از خوزستان، هرمزگان، ایلام، کرمانشاه، کردستان، لرستان و...، دسترسی به آموزش باکیفیت، خدمات درمانی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل، آب آشامیدنی پایدار و فرصت‌های شغلی به‌مراتب پایین‌تر از میانگین ملی است. در برخی شهرستان‌های این مناطق، میزان محرومیت چندبعدی بیش از دو برابر استان‌های برخوردار برآورد می‌شود. این شکاف‌ها نشان می‌دهد مسئله فقر در ایران بیش از آنکه صرفا یک مسئله درآمدی باشد، با جغرافیای توسعه و توزیع نامتوازن فرصت‌ها گره خورده است.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای فقر چندبعدی، کاهش تحرک اجتماعی است؛ وضعیتی که در آن محل تولد، سطح درآمد خانواده و دسترسی اولیه به آموزش و امکانات، بیش از استعداد و تلاش فرد مسیر زندگی او را تعیین می‌کند. در چنین شرایطی، فقر از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و نابرابری به‌جای آنکه کاهش یابد، بازتولید می‌شود. تجربیات بین‌المللی موفق نشان می‌دهد سرمایه‌گذاری در آموزش عمومی، سلامت، زیرساخت‌های محلی و توسعه متوازن منطقه‌ای نه صرفا سیاستی رفاهی، بلکه بخشی از راهبرد ملی بازسازی و توسعه پایدار بوده است.

تجربه جهانی؛ بازسازی با محور عدالت

بررسی تجربه کشورهایی که پس از جنگ یا بحران‌های بزرگ مسیر توسعه را طی کرده‌اند، نشان می‌دهد کاهش نابرابری و فقر یکی از ارکان اصلی موفقیت آنها بوده است. در کره جنوبی، دولت هم‌زمان با صنعتی‌سازی گسترده، سرمایه‌گذاری عظیمی در آموزش عمومی انجام و امکان دسترسی اقشار مختلف به فرصت‌های آموزشی را گسترش داد. در آلمان پس از جنگ جهانی دوم، نظام گسترده تأمین اجتماعی و سیاست‌های بازتوزیعی به کاهش شکاف‌های اجتماعی کمک و زمینه را برای شکل‌گیری «اقتصاد اجتماعی بازار» فراهم کرد. در رواندا نیز پس از نسل‌کشی ۱۹۹۴، بخش مهمی از برنامه بازسازی به کاهش فقر روستایی، توسعه زیرساخت‌های محلی و گسترش دسترسی به خدمات عمومی اختصاص یافت. نتیجه آن بود که طی دو دهه بعد، نرخ فقر به طور قابل توجهی کاهش یافت و شاخص‌های توسعه انسانی بهبود پیدا کرد. نکته مشترک همه این تجربه‌ها آن است که بازسازی فقط به معنای افزایش تولید و سرمایه‌گذاری نبود، بلکه ایجاد فرصت‌های برابر برای مشارکت شهروندان در فرایند توسعه نیز در مرکز سیاست‌گذاری قرار داشت.

اتفاق‌خوانی

رتبه‌بندی مدارس؛ با چه هدف و برای چه کسانی؟

مجید طهرانیان: در هر نظام آموزشی، «کیفیت» مهم‌ترین سرمایه است و هیچ کیفیتی بدون «سنجش» و هیچ سنجشی بدون «استاندارد» معنا پیدا نمی‌کند. از همین رو، رتبه‌بندی مدارس در بسیاری از کشورهای جهان به عنوان یکی از ابزارهای مهم ارتقای کیفیت آموزش مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما پرسش اساسی این است که هدف از رتبه‌بندی چیست؟ آیا هدف صرفا دسته‌بندی مدارس و اعلام برندگان و بازندگان است یا اینکه رتبه‌بندی باید ابزاری برای شناسایی نقاط قوت و ضعف، برنامه‌ریزی برای بهبود مستمر، افزایش پاسخ‌گویی و کمک به تصمیم‌گیری خانواده‌ها و سیاست‌گذاران باشد؟ پاسخ به این پرسش، مسیر طراحی کل نظام رتبه‌بندی را تعیین می‌کند. اگر رتبه‌بندی فقط به ابزاری برای رقابت تبلیغاتی تبدیل شود، نه‌تنها کمکی به کیفیت آموزش نخواهد کرد، بلکه ممکن است مدارس را به سمت تمرکز بر کسب امتیاز، تولید مستندات و نمایش ظاهری عملکرد سوق دهد. اما اگر هدف آن «بهبود مستمر» باشد، مدارس از نتایج ارزیابی برای اصلاح فرایندهای آموزشی و تربیتی خود بهره خواهند برد. تجربه کشورهای موفق نیز دقیقا همین موضوع را نشان می‌دهد. در فنلاند که همواره یکی از موفق‌ترین نظام‌های آموزشی جهان شناخته می‌شود، هیچ جدول عمومی برای رتبه‌بندی مدارس منتشر نمی‌شود. تمرکز اصلی بر ارزیابی کیفیت، حمایت از مدارس و کاهش فاصله میان آنهاست، نه ایجاد رقابت رسانه‌ای. در سنگاپور نیز ارزیابی مدارس در قالب یک مدل جامع کیفیت انجام می‌شود. در این الگو، ارزیابی صرفا برای اعطای رتبه نیست، بلکه نتایج آن مبنای برنامه‌های بهبود، آموزش مدیران و توسعه حرفه‌ای معلمان قرار می‌گیرد. در انگلستان، ارزیابی مدارس توسط نهاد مستقل انجام می‌شود، اما علاوه بر بازدیدهای میدانی، داده‌های آموزشی، نتایج یادگیری، وضعیت ایمنی، رضایت ذی‌نفعان و اطلاعات ثبت‌شده در سامانه‌های ملی نیز مبنای قضاوت قرار می‌گیرد. هدف اصلی، شفافیت، پاسخ‌گویی و حمایت از ارتقای کیفیت مدارس است، نه صرفا اعلام یک عدد یا رتبه. در کانادا نیز بسیاری از استان‌ها به‌جای تمرکز بر رتبه‌بندی، گزارش‌های عملکرد مدارس را منتشر می‌کنند تا مدیران، معلمان و خانواده‌ها بتوانند روند پیشرفت و زمینه‌های نیازمند بهبود را مشاهده کنند. وجه مشترک همه این تجربه‌ها آن است که رتبه‌بندی، پایان کار نیست؛ آغاز فرایند بهبود است. در کشور ما نیز اصل رتبه‌بندی مدارس غیردولتی را باید اقدامی مثبت، ضروری و حتی اجتناب‌ناپذیر دانست. امروز خانواده‌ها حق دارند از کیفیت مدارس آگاه باشند، مدیران مدارس حق دارند عملکرد حرفه‌ای آنان بر اساس معیارهای روشن و عادلانه سنجیده شود و سیاست‌گذاران نیز برای تصمیم‌گیری صحیح، نیازمند اطلاعات دقیق و قابل اعتماد هستند. اما همین ضرورت، مسئولیت طراحان و مجریان نظام رتبه‌بندی را دوچندان می‌کند؛ زیرا رتبه‌بندی فقط یک فرایند اداری نیست، بلکه مستقیم بر اعتبار حرفه‌ای مدارس، اعتماد خانواده‌ها، انتخاب دانش‌آموزان، سرمایه‌گذاری مؤسسان و آینده نظام تعلیم و تربیت اثر می‌گذارد. به همین دلیل، پیش از آنکه درباره تعداد شاخص‌ها یا نحوه امتیازدهی سخن بگوییم، باید به یک سؤال بنیادی پاسخ دهیم: رتبه‌بندی برای چه‌کسی انجام می‌شود؟ اگر مخاطب آن خانواده‌ها هستند، نتایج باید شفاف، قابل فهم و قابل اعتماد باشد. اگر مخاطب مدیران مدارس هستند، نتایج باید مسیر بهبود را نشان دهد، نه صرفا جایگاه آنها را. اگر مخاطب سیاست‌گذاران هستند، داده‌ها باید معتبر، استاندارد و قابل تحلیل باشند. و اگر هدف، ارتقای کیفیت آموزش کشور است، نظام رتبه‌بندی باید بیش از آنکه به دنبال «رتبه‌دادن» باشد، به دنبال «بهترشدن مدارس» باشد. این دقیقا همان نقطه‌ای است که موفقیت یا شکست هر نظام رتبه‌بندی رقم می‌خورد. در یادداشت بعدی، به یکی از مهم‌ترین چالش‌های مدل پیشنهادی خواهیم پرداخت: آیا افزایش تعداد شاخص‌ها، الزاما دقت رتبه‌بندی را بیشتر می‌کند یا برعکس، نظام ارزیابی را پیچیده، پرهزینه و کم‌اعتماد می‌کند؟

۵۹۲ مجروح

سخنگوی وزارت بهداشت آمار دقیق شهدا و مجروحان حملات از ۶ تا ۳۱ تیرماه را اعلام کرد. حسین کرمانپور، رئیس مرکز روابط عمومی و اطلاع‌رسانی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، در حساب کاربری خود در شبکه اجتماعی ایکس نوشت: از ۶ تیر تا ساعت هشت‌ونیم روز ۳۱ تیر، حملات هوایی آمریکا، ۵۹۲ مصدوم و ۵۳ شهید بر جای گذاشت. در میان شهدا، شش خانم و سه نفر زیر ۱۸ سال و در بین مصدومان، ۳۹ نفر خانم و ۲۳ نفر زیر ۱۸ سال‌اند. تاکنون ۵۳۵ نفر پس از درمان ترخیص شده، ۳۶ نفر همچنان بستری و ۲۱ نفر نیز در محل درمان شده‌اند. او پیش از این در ۲۷ تیر از شهادت ۵۰ نفر و مجروح‌شدن بیش از ۵۰۰ نفر خبر داده بود. در میان شهدای چهار روز پیش این حملات، پنج زن و دو کودک و نوجوان زیر ۱۸ سال حضور داشتند.

هنرخوانی

۲ رویداد فرهنگی والتیام روح و روان

مهرزاد دانش

در هفته‌های اخیر، شاهد برپایی دو رویداد فرهنگی بودیم؛ نخست، بزرگداشت پنج نفر از منتقدان و مؤلفان آثار سینمایی در سازمان سینمایی که با نکوداشت زنده‌یاد مسعود مهرابی، گستره‌ای از تکریم اندیشه بود و دوم، نهمین دوره جایزه کتاب سال سینما که پس از وقفه‌ای طولانی از دوران کرونا تاکنون، در خانه سینما با نشست‌هایی در باب پیوند کتاب و تصویر تجدید حیات یافت.

برپایی این رویدادها در شرایط عادی، تکمیلی بر روند پیشرفت فرهنگی است؛ اما در شرایط کنونی، این مناسبت‌ها معنایی هستی‌نگارانه دارند و در مواجهه با مختصات بحرانی روزگار، بارزتر هستند. ماه‌هاست جامعه ایران در التهابی فراگیر به سر می‌برد؛ اضطرابی که از تنگنای معیشتی فراتر رفته و به لایه‌های عمیق‌تر وجودی نفوذ کرده است. تلخ‌کامی‌های اجتماعی، از زخم‌های عمیق دی‌ماه تا تجاوز جنگی قریب به ۴۰ روز که با آتش‌بسی شکننده نیز به پایان نرسید و جنوب کشور همچنان در سایه تاریک بمباران دشمن است، گویی تنفس زیست را از مردمان ربوده است.

نگارنده در زمستان پارسال و ایام جنگ، برای رهایی از این خفگی روح، پناهگاهی جز تماشای فیلم و خواندن کتاب نیافت. در دوران قطع اینترنت، تقدیر به بازگشت به آرشیوی از خاطرات و تماشای آثار قدیمی‌تر سوق داد و در مقام داوری جایزه کتاب سال، به مطالعه متونی روی آوردم که سینما را نه صرفا به‌مثابه صنعت/هنر، بلکه به عنوان تاریخ، سیاست و جامعه‌شناسی تمدن روایت می‌کردند.

در این فرایند، پیوند کتاب و سینما، در جایگاه ساختاری التیام‌بخش قرار می‌گیرد. این دو ساحت، به تلاش انسان برای بازیافتن معنا در دل پوچی مدد می‌رسانند. سینما با جادوی تصویر، افق‌های دید را گسترش می‌دهد تا انسان بتواند در لحظه‌ای از تکرار خردکننده واقعیت بگریزد و در مواجهه با تصویر، وجدان انسانیت خود را بازپس گیرد. کتاب نیز با سحر واژگان، امکان تعالی را فراهم می‌آورد؛ چراکه کلمه، تنها ابزاری است که می‌تواند اضطراب نامعتبر لحظه را به تأملی ابدی برساند. این پیوند میان تصویر و کلمه، در واقع تقابل آفرینش برابر تخریب است؛ تلاشی برای اثبات این حقیقت که در برابر هر صدای ویرانگر و تکانه ترسناک، یک واژه/تصویر سازنده وجود دارد که می‌تواند زخم‌های روانی را با تکیه بر جهان‌های خیالی و آرمانی ترمیم کند.

در عین حال، حضور در این مراسم، فراتر از یک گردهمایی رسمی، به‌مثابه بازگشت به خویشتن از طریق دیگری بود. تجدید دیدار با دوستان و هم‌قلمان قدیمی که برخی را سال‌ها ندیده بودم، لایه‌ای از التیام ناشی از تعاملات انسانی را به ارمغان آورد. در این دیدارها، تجربه مشترک از جنگ و ناملایمات اجتماعی، دیگر نه به عنوان یک درد تک‌نفره، بلکه به عنوان رنجی جمعی بازنمایی شد. گفت‌وگوها و دیدگاه‌های متقابل درباره بحران‌های روزگار، زیر چتر مشترک سینما و کتاب، وجه دیگری از تسکین بود؛ چه آنکه پلی می‌زد میان تنهایی‌های ما و یادآوری می‌کرد در مواجهه با کابوس جنگ، تنها راه نجات، بازگشت به پیوندهای انسانی و همبستگی است.

تخریب شهر و کشور و پرپرشدن هم‌وطنان نازنین در پی صدای شوم و موذی پهپادهای ویرانگر و جنگنده‌های تجاوزگر، برای بسیاری از ما که هیچ عاملیت سلبی و ایجابی در این فاجعه نداشتیم، فرسایشگر جان و روح بود. در این ساحت از استیصال، پناه‌بردن به جادوی تصویر و سحر واژگان و همچنین گرمای تعاملات انسانی، بیش از یک گریز ساده، نوعی مقاومت هستی‌شناختی بود؛ تلاشی برای آنکه در میانه ویرانی، قطعه‌ای از آرامش را حفظ کنیم تا فرسایش روح به تأخیر بیفتد و حقیقت انسان در برابر وحشت مخرب بمب‌ها خاموش نماند.

از دوستانم که در برگزاری این دو رویداد همت داشتند، سپاسگزارم. سینما، کتاب و گردهمایی ما را به تأمل در مشاهده و گفت‌وگوی جمعی برای تحلیل و تفکر فرامی‌خواند. در این روزهای غم‌بار و پرغبار، این تنفس‌گاه‌های روح و روان را مغتنم می‌شماریم.